

اعتراض به تحریر

پیشنهاد به هوا

امیر فیض - حقوقدان
سه شنبه ۸ تیر ۲۵۴۹
۲۹ جون ۲۰۱۰

یکی از ایرانیانی که تحریر «پیشنهاد به هوا» را خوانده است در گفتگوی تلفنی اعتراضاتی را بقرار زیر ارائه داده است. مختصراً اینکه می گوید:

پیشنهاد آقای موسوی حاوی مطالبی بود که اگر شما بقول خودتان به تجزیه و تحلیل آن میرفتید با مطالبی روبرو می شدید که بی اعتباری نظر شما را نسبت به جنبش سبز به پیش میآورد. این بود که ترجیح دادید بجای تجزیه و تحلیل آنرا به «باد هوا» تشبیه کنید.

از شما انتظار بود که به پایه های اساسی که در پیشنهاد ایشان مطرح شده بود توجه می کردید، از جمله آنجا که میگوید قانون اساسی جمهوری اسلامی قابل تغییر است. (!)

شمامیدانید که در همین قسمت از پیشنهاد آقای موسوی همه آنچه که دمکرات های ایران خواستار آند و آنچه که شاهزاده رضا پهلوی بر آن اصرار دارند، نهفته است. یعنی در اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی، ولایت فقیه حذف میشود، جمهوری اسلامی به جمهوری دموکراتیک تبدیل میگردد، نظام اسلامی تبدیل به نظام سکولار می شود، همه آزادیها تامین و مسایل و مشکلات داخلی و خارجی حل می شود....^۱

یا آنجا که در پیشنهاد آقای موسوی آمده است: «لزوم حفظ و تقویت ارزش های فرهنگی ایران و آداب و رسوم ملی» تاکید شده است.

این فصل، دقیقاً خواست ناسیونالیست های ایرانی است که آقای موسوی به آنها «هدیه» داده است، چرا باید این مراتب فوق العاده ارزشمند را به باد هوا تعبیر کرد؟

عرض کردم، چون ممکن است دیگران هم همین اعتراض حضرتعالی را داشته باشند، بهتر است پاسخ آن از طریق سایت جاوید ایران باطالع رسانده شود.^۲

^۱ - هنوز پیشتر نرفته بایستی بنویسم این شخص چه شخصیت خوش بین و زودباور و ساده ای است... از شتر مرغ می خواهد پرواز کند. ح-ک

^۲ - کسی موضوع تماس اینترنتی با استاد را مطرح کرده بود که در گفت گوی تلفنی به استاد آگاهی داده شد سایت www.1400years.org/amirfeyz.asp که همه نوشته های استاد در آنجا جمع آوری شده است در کنار خود یک برگ تماس Contact Page دارد که هرکس بخواهد مطلبی برای استاد امیر فیض بفرستد می تواند از فرم آنجا ویا مستقیماً از ایمیل آدرس من: Javidiran@peymanmeli.org استفاده کرده مطالب خود را بنویسد بطور یقین ایمیل و نوشته ها بدون هرگونه دستبردگی عیناً به استاد فکس خواهد شد. استاد امیر فیض از اینترنت استفاده نمی کنند. ح-ک

۱- پیشنهاد تجدید نظر در قانون اساسی:

متأسفانه ما ایرانیان عادت داریم از چیزی که میخوانیم، آن چیزی که خود متوقع هستیم را برداشت کنیم و عادت به تفکر و تطبیق و تحقیق و دقت در عبارات و شناسایی هدف از گفتار را کمتر داریم.

اعتراض معترض محترم در چهارچوب همین عادت است و لذا اجازه خواهیم داشت که به اتفاق با مراجعه به صورت مسئله جواب قانع کننده ای بدست آوریم.

نخست لازم است که ببینیم موسوی در پیشنهاد خود راجع به قانون اساسی چه گفته است؛ جنبش سبز را اصلاح گر جمهوری اسلامی میداند و برای این کار در چار چوب قانون اساسی و با احترام به رای و نظر مردم حرکت می کند.

نخست این توجه بجاست که بین «اصلاح» و «تغییر» تفاوت است. اصلاح همانطور که میدانید به منظور سرو صورت دادن، نیکوکردن و رفع اختلاف بین دو طرف است (دردعاوی) ولی تغییر به معنای دگرگون و تغییر حالت و ماهیت است و در کلامی نزدیک به موضوع؛ اصلاح متوجه امری است که در جایگاه قبول و اجرا قرار دارد و بمنظور استحکام بیشتر و یا بهتر شدن و یا حذف برخی زیاده های سطحی صورت میگیرد ولی تغییر بنیادی است و تکمیل و ماهیت آنچه که در جایگاه قبول است را دگرگون می سازد.

در پیشنهاد موسوی اصلاح جمهوری اسلامی مطرح است و آنهم اصلاحاتی که از چهار چوب قانون اساسی جمهوری اسلامی تجاوز نکند.

تا اینجا معلوم شد که موسوی مسئله تغییر و یا دگرگونی قانون اساسی را مطرح نکرده است بلکه اصلاح جمهوری اسلامی را پیشنهاد کرده. اکنون جا دارد که به کیفیت اصلاح قانون اساسی که ترتیب آنرا قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر کرده نگاه کوتاهی داشته باشیم.

متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید: «ترتیب اصلاح قانون اساسی بقرار زیر است: مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت طی حکمی به رییس جمهوری موارد اصلاح یا تتمم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی که با ترکیب زیر است پیشنهاد می کند:

۱- اعضای شورای نگهبان

۲- مجمع تشخیص مصلحت

۳- روسای سه قوه

۴- خبرگان رهبری ۵- ۱۰ نفر به انتخاب رهبری

۵- سه نفر از طرف دولت

۶- ۳ نفر از قوه قضاییه

۷- از سوی مجلس ۱۰ نفر

۸- دانشگاه ها سه نفر

شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آنرا قانون معین می کند. مصوبات شورا پس از تایید و امضای رهبری از طریق همه پرسسی باید به تصویب اکثریت مطلق آرای شرکت کنندگان در همه پرسسی برسد. محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن

نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساسی امر و امامت است و نیز اداره امور کشور به اتکای به آری عمومی ودین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.

نقد کوتاه:

من زیر مواردی که بیشتر قابل ملاحظه و در نتیجه گیری موثر است خط تاکید گذاشته ام.

اصلاحات، در نظام جمهوری اسلامی (غاصب) بردن نوع است یکی اصلاحاتی که لازمه حرکت و اجرای آن اصلاح اصولی از قانون اساسی باشد. نوع دوم اصلاحاتی است اداری که بمناسبت گذشت زمان ویا سوء اداری ویا سوء استفاده از قدرت از حد خود تجاوز ویا به حد قانونی نرسیده است.

اصلاحات از نوع اول که لازمه آن ورود به قانون اساسی است از هفت (۷) خوان موانعی که زیر آنها خط تاکید کشیده شده باید بگذرد. به هفت خوان مزبور دقت کنید ملاحظه میفرمایید که نهاد های معرفی شده و همچنین نمایندگان قوه قضاییه و دولت در تشخیص رهبر یعنی سید علی خامنه ای مستتر است یعنی خوان اصلی و سرخ خوانهای دیگر اوست و فقط در این جریان سه نفر از سوی دانشگاه ها حضور خواهند داشت (قطره و دریا) و آنها هم احتمالا ممکن است وابسته رهبری نباشند

اصلاحات از نوع دوم که اصلاحات اداری است و تعدی ویا کوتاهی نسبت به اجرای اصول قانون اساسی است پیشنهاد موسوی را شامل می شود.

اصلاحات نوع دوم از این قبیل است: در به اصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است که «هیچکس را نمی توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین میکند و در صورت بازداشت موضوع اتهام باید با ذکر دلیل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع عالییه قضایی ارسال

ولی در عمل این ماده رعایت نمی شود.^۳

اصلاح جمهوری اسلامی در چهار چوب قانون اساسی، یعنی سروصورت دادن به بازداشت و محاکمه متهمین نه تغییر قانون اساسی . ویا اصل پنجاهم و چهل و نهم قانون اساسی است که اجرای آن معمول نیست و امثال آنها.

پیشنهاد به هوا و اصلاحات در هوا:

این نکته نیز توجه کردنی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی، جریانات منشعب از قانون اساسی را هم آزاد رها نکرده است که احتمالا بتواند آزادانه در مسیر اصلاحات قرار گیرد و همانطور که ملاحظه می شود، قانون اساسی آنها را مقید به وضع قانون خاصی کرده است که آن قانون خاص هم در کنترل شورای نگهبان و در معنی ولایت فقیه است. پس باور به اینکه بتوان اصلاحات اداری را در جمهوری اسلامی از مسیری غیر از ولایت فقیه انجام داد خیال خامی است.

^۳ - مردم عادی اصولا به حقوق فردی خویش آشنا نیستند و هرگز خواستار اجرای آن نمی گردند. درحالیکه خواست و تاکید برخواسته حق هر شهروندی است. ح-ک

سوال و جواب مربوطه:

همینجا یک سنوالی میتواند مطرح شود و آن اینکه آیا موسوی و پیشنهادش نسبت به اصلاحات اداری و قضایی اصالت دارد و یادرباغ سبزاست؟

به این جریان توجه فرمایید که پاسخ سوال بالا است.

هنگامیکه تعدادی از شرکت کنندگان در تظاهرات علیه رژیم به اعدام محکوم شدند (همین سال جاری) موسوی این نوع محاکمات و اعدام هارامحکوم کرد. دولت آبادی (دادستان رژیم غاصب) گفت آقای موسوی نخست وزیر بودند که امام دستور قلع و قمع زندانیان مجاهدین را دادند و آنها بدون محاکمه اساسی اعدام شدند و همین آقای موسوی کوچکترین اعتراضی ننمود.

اعتراض افرادسیاسی و هم رنگ و معتقد به حکومتی که از خودشان است برای رسیدن به قدرت است نه مخالف سیاست جاری، موسوی در سال ۱۳۶۸ که ۴۸۰۰ نفر زندانی مجاهدین خلق بدون محاکمه با یک پرسش اینکه آیا «سر موضوع هستید یا خیر» اعدام شدند، سر قدرت بود و اکنون سر قدرت نیست برای رسیدن به قدرت است که اعتراض می کند نه حقیقتا برای احقاق حق و رعایت عدالت.

سعدی بیتی دارد که می گوید: «اصل بد نیکنکردن در آنکه بنیادش بد است»

اصل در این بیت متوجه عمر افراد است که اگر عمر به دزدی و تجاوز به مال و ناموس افراد صرف شد اصلاح پذیر نیست. ^۴ و اگر ۴۷ سال از عمر سیاسی یکنفر که در حقیقت تمامی عمر یک آدم سیاسی است صرف پاسداری از یک عقیده سیاسی و یا مذهبی گردید، بنیاد آن شخص با آن عقیده مذهبی و یا سیاسی جوش خورده است و جدا کردن آن غیر ممکن است.

امیدوارم که معترض محترم با دقت بیشتری این سنوال را از خودشان بکنند که آیا آنچه که بعنوان پیشنهاد موسوی و جنبش سبز ارایه شده، سبب حذف ولایت فقیه، سکولار شدن حکومت و تامین آزادی های فردی و دموکراسی می شود؟؟

^۴ - شوربختانه در خط مقدم اوپوزیسیون ما ایرانیان، افرادی هستند که گمان می کنند فلان توده ای یا مجاهدویا حزب الهی به صرف گفتن اینکه من پشیمان شده ام، یا، راهم را عوض کرده ام، بکلی دگرگون شده است. در حالیکه آن اشخاص فقط و فقط برای ایز گم کردن و رسیدن به هدف اصلیشان که همانا سست کردن مبارزه و حفظ بیضه اسلام و رژیم اسلامی است این دروغ را سرهم می کنند. از میان این افراد، داریوش همایون، علیرضا نوریزاده، عباس فخرآور، اکبر گنجی، امیرحسین جهانشاهی، علیمحمد (شاهین) فاطمی، جاسمی، حسن اعتمادی، و دیگران رامی توان به یاد ها آورد. از این ردیف توبه کننده ها وقتی خوب هستند که اصلا نباشند. ح-ک

اعتراض دوم

به خنده رویی شیطان مبند امید ای دل
که راه و رسم شیاطین نمیکند تغییر

معارض مدعی است که پیشنهاد موسوی دایر به لزوم حفظ و تقویت ارزش های فرهنگی ایران و آداب و رسوم ملی «هدیه ای» است و به ناسیونالیست ها داده است. (!)

ابتدا این ناراحتی خود را اجازه دهید پنهان نکنم که با شنیدن واژه «هدیه» از طرف معترض حقیقتاً افسوس خوردم و مصداق یاسین به گوش خر را تداعی کردم و به روح آن حکیم بزرگ که گفت:
خدایا، آنرا که عقل دادی چه ندادی و آنکه را عقل نداری چه دادی، آفرین گفتم.

کسی که معنای «هدیه» و جایگاه مصرف آنرا نمیداند چه اصراری است که آنرا بکار بندد؟

(**هـدییه**) حق و یا مالی است که شخص از مال خودش به دیگری می دهد. آیا حفظ و تقویت ارزش های فرهنگی یک ملت آنهم ایران با آن وزن و عظمت تاریخی ملک و حق موسوی است که هدیه کند؟؟^۵
سبز به این بی اطلاعی و عقب ماندگی ندیدم و فکر هم نمیکم که پیدا شود.

ارزش های فرهنگی هر ملتی از حقوق طبیعی و ناشی از قانون ارگانیکی است و لاجرم حفظ و تقویت آن وظیفه ملی و میهنی هر فرد از افراد کشور است قوام و هستی یک ملت زاینده همین ارزش های تاریخی و فرهنگی است.^۶

حیات سیاسی، اجتماعی و وحدت ما ایرانیان تنیده شده از همین ارزش ها است که هزاران هزار ایرانیان وطن پرست و دانشمند در رشد و تنیدن آن جان باخته اند.

چقدر انسان باید ساده و سطحی باشد که حرف را بگیرد ولی نداند که گوینده چه بوده است و کیست.

همینجا یادم آمد که اتهام سادگی و سطحی بودن به معترض قدری قابل احتیاط است. زیرا در حالیکه وزیر اطلاعات دولت شاهنشاهی ایران (داریوش همایون) که اکنون هم در سن ۸۵ سالگی ادعای رهبری دارد در گفتگویی با دویچه وله آلمان می گوید: «من شنیده ام، که کربوبی تغییر کرده»

کمتر ایرادی به افراد عادی است که نفهمیده و نسنجیده و تحقیق نکرده فقط به صرف شنیدن قضیه را جدی بگیرند.

^۵ - این معترض تنها کسی نیست که معنی واژه ها و زمان و جایگاه بکار بندی آن را نمی داند. بسیاری در نطق ها و خطابه ها و یا نوشته هایشان واژه های چندی بکار می گیرند که برای حریف هوشیار سند تجاوز به ایران، سند دخالت در امور داخلی ایران، سند قانون شکنی و خوردن و بردن مال و مجوز حمله نظامی را صادر می کند. ح-ک
^۶ - آرزو کنیم با دقت جمله را بخوانند و مفهوم این جمله ظریف را درک کنند... آمین. ح-ک

من دقیقاً میدانم که همایون از چه کسی شنیده است که کربوبی تغییر کرده است. از همان کسی که با دست چپش عکس خمینی را در کره ماه به مردم در خیابان نادری در مقابل کافه قنادی نادری نشان میداد. اوست که نوشت موسوی و کربوبی تغییر کرده اند.

خیال میکنند که تغییر انسان ها مانند تغییر گل آفتابگردان ویا آب و هوا است. یک انسانی که ۵۰ سال (کربوبی) در خط اعتقادی خمینی بوده و از نظر اعتقادی بیضه او محسوب می شود قابل تغییر نیست که با شنیدن انسان آنرا به حکم بگشود.

رابطه گوینده حرف با عمل:

ویکتور هوگو آدمی را تشبیه به یک بیضی کرده و می گوید، انسان دایره نیست که یک مرکز داشته باشد؛ بیضی است که دو کانون دارد. یک کانون افکارش هست و یک کانون اعمالش، رابطه این دو اگر مستقیم نباشد، آدمی، آدم نیست.

اینکه گفته شده است «به گفتارنگاه کنید چکار دارید که گوینده کیست، محدود به پند و اندرز است که سعدی هم می گوید: «گرنوشته است پند بر دیوار» حکیم مولوی در این مورد بحثی دارد که استخراج خلاصه آن به اینجا بواسطه اهمیت کلیت آن خاصه که اعلیحضرت هم چند بار اشاره فرموده اند که «ببینید حرف، حرف درستی است یا خیر، به گوینده آن چکار دارید» (مصاحبه با روزنامه ایرانیان سال ۱۳۸۰) آورده بشود بجاست.

«ممکن است برخی گویند که چه تفاوت هست بین اینکه گوینده انسانی باشد معتقد به حرفی که می زند و عامل حقیقت باشد یا نه، زیرا حقیقت از دهان و قلم هرکس که بیرون بیاید حقیقت است. این فته درست نیست زیرا حقایقی که برای انسان حقیقت تلقی میگردد دونوع است:

نوع اول: حقایقی است که نه تنها شایستگی گوینده شرط حقیقت بودن آن نیست بلکه حتا انسان بودن آنهم شرط نیست مانند $۲ \times ۲ = ۴$ این عبارت اگر بر روی سنگی هم نوشته شده باشد ویا از دهان هرکس بیرون بیاید حجت است.

توضیح: این همان است که شامل سخنان پندآمیز می شود. زیرا پند و اندرز ایجاد تعهد برای طرفین نمی کند (پایان توضیح)

نوع دوم: حقایقی است که بعنوان نمود های حیات بخش بشری مطرح می شوند و حقیقت بودن خود را از منبع حیات انسان ها دریافت می کنند. این نوع، عواملی هستند که از روح آدمیان به یکدیگر منتقل شده و یا جنبه سازندگی بعنوان حقایق تلقی می شوند. یک آدم معمولی نادان هرچه سخن از ریاضیات و نجوم و مکاتب فلسفی بگوید جز اسباب خنده نتیجه ای ندارد و همانطور است که چنگیز و حجاج بن یوسف در باره آزادی بشر و احترام به حیات آنها موعظه کنند.

توضیح- نوع دومی که مورد نقد حکیم مولوی قرار گرفته است، گفتار هایی است که ایجاد تعهد و عمل متقابل می کند مانند اینکه کسی، شخصی را برای انجام کاری دعوت می کند که آن کار ایجاد تعهد الزامات اخلاقی و یا سیاسی میکند. دعوت به شرکت در احزاب سیاسی ویا مشارکت در کارهای تجاری از آن قبیل است. پایان توضیح-

در این قبیل موارد نمیتوان بدون توجه به سابقه دعوت کننده و هدف او قبول دعوت و همکاری کرد.^۷ شما وقتی می خواهید کسی را برای سرپرستی خانواده خودتان برگزینید تحقیق می کنید که آن شخص سابقه اش چیست، اگر دزد ناموس و مال مردم است، همینکه گفت: «باید حافظ مال و ناموس مردم بود» شرافت خانوادگی و ناموس و زن و بچه خودتان را با او نمیدهد. میخواهید یک جایی پیش پا افتاده استخدام شوید، یک پرسشنامه مفصل را باید پر کنید و بعد هم تحقیق می کنند که آیا آنچه نوشته است درست است و سابقه بد ندارد.

موسوی در قاعده حقیقت:

عمر سیاسی انسان ها:

طول عمر انسان ها در رابطه با نوع فعالیت هایی که داشته و دارند قابل تقسیم به ایام کودکی، ایام تحصیل، ایام کار، ایام ورزش، ایام ازدواج، و بالاخره ایام بازنشستگی است. و اگر انسان در فعالیت های سیاسی باشد؛ معمولاً عمری از ۲۰ سالگی تا پایان عمرش به آن دوره اختصاص می یابد. اینکه چرا این دوره تا آخر عمر حساب شده، این است که کار سیاسی یک نوع بیماری خود بزرگ بینی بوجود می آورد. آدم سیاسی کمتر ممکن است خود را بازنشسته کار معرفی کند نمونه این داستان را در بیشتر مدعیان رهبری که آنقدر اصرار در رهبری و منیت داشتند تا در نهایت کهنولت از پا در آمدند و نمونه حاضر آنهم همین داریوش همایون است که از نظر فیزیکی قرینه «موش و بلغور» است و از نظر عقلی یک محجور و کودک خردسال. به نوشته هایش، به نظریاتش که مثل باد تغییر جهت می دهد نگاه کنید و صدق عرایض را در خواهید یافت.

اما عمر سیاسی موسوی:

موسوی بنا بر اعلام خودش از سن ۲۲ سالگی در خدمت عقاید و فعالیت های خمینی قرار داشته تا جایی که بنا بر گزارشی که در سال ۷۰ بوسیله ایرانیاری که موسوی با او کار می کرده به سنگر رسیده «موسوی کسی است که طرح آویختن پلکارده به گردن سگ با عبارت بسوی تمدن بزرگ را ریخت و اولین آنرا خودش تهیه کرد که در سال ۱۳۴۲ براه انداخته شد»

بنابراین عمر سیاسی موسوی ۴۷ سال است که در این مدت پایه پای خمینی و جنایات و خرابی های او حرکت کرده است. در این حرکت به مقاماتی از جمله نخست وزیری، شورای انقلاب و امکانات مالی و سوء استفاده های کلان رسیده است و از نظر اعتقادی میتوان او را بیضه چپ خمینی دانست.

می نگردد بیضه از قامت جدا گرچه کوبندش به سنگ آسیا

موسوی ۴۷ سال، یعنی تمامی عمر سیاسی اش تا به امروز علیه ملیت، شعائر ملی، آزادیخواهی؛ مخالفت با تجدد خواهی، مخالف با روند جهانی صرف گردیده است. پاره ای از اظهارات او که از هیچ بی وطن و دریده ای شنیده نشده در تاریخ است و این تحریر بمناسبت جلوگیری از تضييع وقت خوانندگان و راحتی و نیز تصدیق آنچه عرض شد و می شود به پاره ای از آنها اشاره می نماید.

^۷ - شوربختانه گروه زیادی از ایرانیان غرق در بیماری مزمن «خود محوری» و «خود بزرگ بینی» فقط به صرف اینکه نامشان در لیستی قرار گیرد و یا بلیط هواپیما و یا سفره ناهاری باز شده باشد بدون پرسش شرکت می کنند و فقط از این راه به ارزش ها و آبروی خودشان لطمه می زنند؛ همانند کسانی که در جلسات جدایی طلبان، پاریس، بن و واشنگتن و دیگر جلسات شرکت کردند. ح-ک

«مسئله اتکا به نظام ارزشی ایران پیش از ظهور اسلام یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام در ایران بودند و نظام‌هایی که در آن موقع در ایران بودند در کشور ما سوغاتی بود که بمنظور اسلام زدایی از فرهنگ ما صادر شده بود. تکیه می‌شد بر ارزش‌های ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون و خاک و عناصری از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد می‌کنیم.^۸»

ناسیونالیسم اصولاً وجهی از غرب زدگی است، برگزاری هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت می‌گرفت، توطئه‌ای از سوی غربی‌ها برای نابودی اسلام بود. این مسئله خیلی هشدار دهنده است برای تمامی هنرمندان ما و برای تمامی ملت ما چرا که می‌بینیم همان موقعی که در ایران با توسل به باستان‌شناسی خرابه‌های تخت جمشید از خاک بیرون کشیده می‌شد و تاریخی ساخته می‌شد تا ملت ما اجباراً به آن تاریخ افتخار کنند درحالی‌که آن تاریخ کاملاً بیگانه از اسلام بود، تاریخ پیش از اسلامی و ارزش‌های آن هزاران سال بود که مرده بود و به این ترتیب دوباره احیا می‌شد^۹

هنرمندان ایرانی از هنرها و ادبیات ایران صحبت می‌کردند و در تمام مجموعه‌های کارهایشان یک کلمه از داستان کر بلا نبود، نام نشریه‌هایشان را هم مثل «آرش» می‌گذاشتند که از افسانه آرش کمانگیر اقتباس شده بود. این یک داستان ظاهراً قومی و وطنی است ولی برای ما عجیب است که این کلمه آرش در ذهن نویسنده و شاعران خوش‌آهنگ می‌آمد تا آن اندازه‌ای که شعر هم دوباره می‌گفتند ولی یک کلمه حسین که پشت سرش آن واقعه عظیم و آن همه ارزش‌ها انسانی و الهی در آن متبلور است و افسانه آرش در مقابل آن واقعیت تاریخی جز یک افسانه رنگ باخته متکی بر ناسیونالیسم و خاک پرستی چیزی نیست، این کلمه حسین کلمه خوش‌آهنگی نمی‌آید؟»

(شادروان شجاع‌الدین شفا- میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی ۲۶ شهریور و دوم مهرماه ۶۱ - صفحه ۸۶۶ توضیح المسائل)

موسوی در سال ۱۳۶۵ یعنی ۵ سال بعد از آن اظهارات و قیج در باره ارزش‌های ایرانیان در یک سخنرانی که متن آن در کیهان لندن ۲۵ اردیبهشت سال ۶۵ درج شده است گفت:

«فردوسی برای ما ارزشی ندارد. ملت گرایی از نظر ما کفر است، فردوسی می‌توانست درباره امام حسین بسراید اما در عوض دنبال مظاهر کفر و شرک رفت.»^{۱۰}

اظهارات موسوی در سال ۱۳۶۵ را آوردم که تایید و پشتوانه اظهارات او در نفی و محکومیت ارزش ایرانیان باشد و این تصور پیدا نشود که اظهارات او در سال ۱۳۶۱ مصداق «مست بودم اگر... خو... فراوان خوردن مستان، و نشانی باشد از پایداری و استحکام عقیده بر نفی ارزش‌های ایرانی بطور کلی...»

^۸ - توجه به ریشه گفتار در اینجا ضرور حیاتی است. دقت کنید او با سرهم کردن این خزعبلات می‌خواهد بگوید آنچه در دوران هخامنشی و دوران سلاطینی که پیش از اسلام (پیش از اسلام) در ایران بودند به منظور اسلام زدایی از فرهنگ صادر شده بود... یعنی این آقای مهندس موسوی می‌خواهد بگوید در دوران هخامنشی که ۱۱۰۰ سال پیش از ظهور اسلام است روش اداری کشور و فرهنگ مردم بر اساس اسلام زدایی استوار بوده است... ساسانیان پیش از هجوم اعراب مسلمان به قانسیه دستورات اسلام زدایی می‌داده‌اند... امروز یک بچه ۱۲ ساله می‌داند ۱۱۰۰ پیش کسی نمی‌توانسته تخمین و گمان ببرد چه بروز خواهد کرد ولی آقای موسوی معتقد است در آن زمان باستان --- اسلام زدایی می‌شده است... نمی‌توان گفت جوک، دیوانگی و مالیخولیا و حماقت از این بالاتر کسی سراغ دارد؟؟ ح-ک

^۹ - باور بفرماید حجویات برخی قلندر های دوره گرد بی سواد و خزعبلات یک عده دیوانه بیشتر قابل درک است تا این گفته‌های «مهندس موسوی» ح-ک

^{۱۰} - این فاجعه هنگامی ژرف تر و خوفناک تر می‌شود که احمد شاملو هم در رده میرحسین موسوی دشمنی خود را با فردوسی بروز می‌دهد. و لاطانات قبیحی درباره فردوسی گفته و خزعبلاتی در دیوان خودش چاپ میکند و برخی هم او را شاعر ملی می‌نامند. ح-ک

اجازه می‌خواهم ابتدا این سوال مطرح شود که آیا خواننده محترم میتواند در نفی ارزش‌های ایرانیان نوشته‌ها و یا اظهار محکم‌تر وقایع‌تر از آنچه موسوی گفته است تنظیم کند؟؟ بنده که قادر نیستم و تنها شاید برای کسانی این امکان وجود داشته باشد که حقیقتاً و قلباً و فکراً مخالف ناسیونالیست ایرانی و ارزش‌های تاریخی و ملی ایرانیان باشد.

زیرا اعتقاد یک قدرت فوق‌العاده است که خیلی کارها را می‌تواند انجام دهد که افراد بی‌اعتقاد نمی‌توانند.

سوال اینجاست موسوی که معتقد است و اعلام کرده که ارزش‌های ایرانیان هزار سال است مُرده، چگونه اکنون برای چیز مرده هزار سال قبل پیشنهاد تقویت آنرا می‌دهد و عجیب‌تر آنکه معترض محترم هم آنرا به تعبیر هدیه کرده است.

دخیلی که سکولارها بسته اند:

موسوی عقیده دارد که:

«ورزش را نوعی باید در کشور مطرح کنیم که در حوزه مبانی مذهبی و درحیطه مسایل سیاسی قرار گیرد» (موسوی در هیئت دولت فروردین ۱۳۶۲)

«جامعه ورزشی ما باید خوش را پیوند دهد با حرکت امت حزب الله در خیابان‌ها و نماز جمعه‌ها؛ آنوقت یقین داریم که آن جامعه ورزشی خواهد شد.» (موسوی با سرپرست سازمان تربیت بدنی ۲۰ آبان ۱۳۶۱ صفحه ۸۷۸)

وای که کسانی از چنین آدمی انتظار دارند که حکومت سکولار برایشان بیاورد، در این حد خوش‌باوری؛ «جای احتیاط در عقل نیست، احتیاط در انسانیت است»

در یک جامعه سیاسی آگاه و زنده و هوشیار، محال است که نظیر حرف‌های دون پایه و متضاد تحویل گرفت باشد و بیشتر محال است که کسی با چنان سابقه‌ای و رنگ عوض کردن حاضر به جلوه‌گری بشود.

فکر نکنید که در جوامع دیگر، این قبیل اشخاص شیاد و حقه‌باز، دورو، بی‌پرنسیپ، فریبگر وجود ندارد، خیر بسیار هم هست ولی مردم در چنان موقعیت فکری هستند که آنها جرات اینکه رنگ عوض کنند را بخودشان نمی‌بینند.

رسم مشخص در جوامع سیاسی هوشیار این است که وقتی کسی در هر مقامی خبط و اشتباه بزرگی کرد نخست از مردم عذر خواهی می‌کند و سپس هم از کار کناره‌گیری می‌نماید. وزیر کشور ایتالیا گفت: «کسی که مقداری از زندگی سیاسی اوزیر سوال است بایدکنار برود» (خرداد ۱۳۶۵ کیهان لندن)

صدراعظم قبلی آلمان به واسطه اینکه منشی دفترش با روسها رابطه داشت نه تنها از مقام صدارت کناره‌گیری کرد بلکه از رهبری حزب هم کنار رفت.

اما در جوامع خام، ظاهربین بی‌تعصب به مصالح جامعه و میهن هرکه راکه جامعه از در براند فردا از پنجره وارد می‌شود و عجب هم که درد فراموشی و فراموشکاری که درد دیرینه ماست مانع میشود که وارد شوند آنطور که بوده و هست شناخته شود. و مثل اینکه همه چیز از نو شروع شده است.

این بحث کی ناقص است اگر به مسئله زیر توجه نکند.

چرا موسوی رنگ عوض کرد:

علت رنگ عوض کردن یعنی ژست ملی گرایی و ناسیونالیستی گرفتن این است که طرح جنبش سبز که ابتکار جمهوری اسلامی برای متمرکز کردن مخالفین جمهوری اسلامی است به چنین سناریویی نیاز داشت و اگر موسوی این ژست ملی گرایی را نمی گرفت تنها اصلاح گراها که مخالفتی با جمهوری اسلامی ندارند به آن می پیوستند، درحالیکه با گرفتن ژست ملی گرایی و آزادیخواهی گروه های سیاسی و غیر سیاسی که با جمهوری اسلامی مخالفند، راهی جنبش سبز می شدند که شدند و در نتیجه برنامه شناسایی مخالفین و قدرت آنها و درنهایت سرکوب براحتی فراهم گردید.

همین ژست موسوی بود که اعلیحضرت و علیاحضرت به دفاع جانانه ای از این سیه کاران باطله پرداختند و حیثیت و اعتبار سلطنت را با بستن نوار سبز به کنار پرتگاه سقوط کشیدند.

البته که این مختصر که عرض شد پرده سیاسی و هدفمند جنبش سبز را به کنار نمی زند و نیاز به فرصت و آرایه دلایل و شواهد است.

◆◆◆◆◆

◆◆◆◆

◆◆◆

◆◆

◆